

دانشگاه فرهنگیان

دو فصلنامه علمی تخصصی

پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب

دوره دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۹

## بررسی علم در نهج البلاغه از منظر تقابل و هم‌معنایی واژگانی

معصومه رضائی منش<sup>۱</sup>

ارسال: ۱۰/۵/۱۳۹۹

پذیرش: ۳۰/۶/۱۳۹۹

### چکیده

یکی از راه‌های دستیابی به دقایق معنا و فهم مقصود اصلی گوینده متن تحلیل معنایی واژگان آن متن از نگاه معناشناختی است. نویسنده در این مقاله سعی دارد به روش توصیفی تحلیلی با رویکرد روابط معنایی به بررسی علم از منظر روابط مفهومی و در سطح واژگان نظام زبان و رابطه هم‌معنایی و تقابل «علم» در نهج البلاغه بپردازد و به این منظور واژگان «ظن، هوی، ضلالت، غفلت، عمی و سفاهت» را در رابطه تقابل با علم و واژه‌های «تدبر، تفکر، تعقل، حکمت، معرفت، بصیرت، حلم، درایت و وعی» را در رابطه هم‌معنایی با علم و چگونگی جایگزینی آن‌ها در بافت متن به عنوان واژه جایگزین علم در کلام حضرت استخراج نموده است. در نگاه نهج البلاغه به علم، همواره حضرت به فراگیری علوم دعوت و از پرداختن به علوم برحذر می‌دارد و به‌طور مکرر انسان‌ها را به تعلیم علم واقعی تا دستیابی به سعادت و قرب الهی دعوت می‌نماید.

واژگان کلیدی: نهج البلاغه، علم، معناشناسی، روابط معنایی، تقابل، هم‌معنایی

<sup>۱</sup> استادیار، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه فرهنگیان masoumehrezaeimanesh@gmail.com

## ۱- مقدمه

تحلیل معنایی واژگان متن از نگاه معناشناختی از راه‌های دست‌یابی به معنا و پی بردن به مقصود اصلی گوینده آن است. این نوع نگاه، به دلیل ارزش و اهمیت پیام نهج‌البلاغه به‌عنوان یک متن دینی و نقش آن در دستیابی بشر به سعادت جاودانه اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند. چرا که امیرالمومنین علی (ع) ضمن به‌کارگیری واژگان متداول و مأنوس زمان خویش، به توسعه‌ی دستگاه معناشناختی آن زمان پرداخته و تحولات شگرفی در معانی متعارف عصر خود ایجاد نموده و در مواردی بر واژگان پیشین جامه‌ای نو پوشانده است. از این رو فهم صحیح واژگان این متن وابسته به فهم معنای آن واژه‌ها در آن عصر و نحوه‌ی تعامل حضرت با آن‌هاست. تعیین جایگاه معنایی دقیق هر یک از مفردات نهج‌البلاغه، در گرو بررسی معانی واژه‌های قریب‌المعنی، واژه‌هایی که با واژه مورد نظر تقابل معنایی دارند و سایر واژه‌های هم‌حوزه است. در این مقاله سعی بر آن است با الهام از رویکرد معناشناختی با روش توصیفی تحلیلی به بررسی معنایی علم در نهج‌البلاغه از منظر روابط معنایی (تقابل و هم‌معنایی) بپردازد تا بتواند به پاسخ این سؤال‌ها دست‌یابد که: واژگان مقابل و هم‌معنای علم در نهج‌البلاغه کدام‌اند؟ و از هر یک از آن‌ها چگونه معنای علم استخراج شده است؟

۱-۱- پیشینه، اهمیت و ضرورت موضوع: با بررسی آثار و پژوهش‌های موجود در زمینه‌ی علم مشخص‌گردید که این موضوع به صورت جدی در نهج‌البلاغه مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است و اگر بر این مطلب رویکرد معناشناسی و روابط معنایی تقابل و هم‌معنایی مقاله را بیفزاییم با کمبود آثار نگاشته شده در این زمینه مواجه خواهیم شد. بررسی‌های صورت گرفته مؤید این مطلب است که به‌کارگیری بررسی معناشناسی برای تحقیقات حوزه نهج‌البلاغه سابقه‌چندانی ندارد. در زمینه موضوع این نوشتار تعدادی مقاله علمی پژوهشی نوشته شده است از جمله: مقاله «معناشناسی زهد در نهج‌البلاغه بر اساس روش معناشناختی ایزوتسو» نوشته مصلاهی‌پوریزدی؛ عباس؛ محمدی؛ مروت، مطالعات قرآن و حدیث، سال چهارم، شماره دوم، ۱۳۹۰. این نوشتار به تحلیل معناشناختی واژه و مفهوم زهد در نهج‌البلاغه پرداخته و برای این منظور به واژه‌هایی که در حوزه معنایی زهد به‌عنوان واژه کانونی قرار داشته و ارتباط معنایی با آن دارند، توجه شده است.

مقاله «تبیین معناشناسی عصمت در نهج البلاغه» نوشته شاملی: نصرالله؛ بنائیان اصفهانی: علی، پژوهش‌های نهج البلاغه، شماره ۲۷ و ۲۸، ۱۳۸۹؛ که به بررسی عصمت در لغت، شعر عرب و معانی آن در قرآن و نهج البلاغه و مقایسه و بیان کاربرد آن در قرآن و نهج البلاغه پرداخته است. مقاله «معناشناسی بصیرت در نهج البلاغه» نوشته مصالایی پوریزدی: عباس و محمدی: مروت، کتاب قیم، شماره دهم، ۱۳۹۳. در این مقاله مؤلفه‌های معنایی بصیرت با رویکرد هم‌نشینی و جانیشینی در نهج البلاغه بررسی گردیده است؛ و مقاله «نقش و کارکرد تقابل‌های معنایی در ترجمه‌های فارسی نهج البلاغه» نوشته مسبوق: سید مهدی؛ فتحی مظفری: رسول؛ قائمی: مرتضی، مطالعات ترجمه قرآن و حدیث دوره سوم، شماره دوز، ۱۳۹۵. این مقاله ابتدا به انواع تقابل‌های معنایی، اشاره‌ای نموده و در ادامه، فرازهایی از خطبه‌های نهج البلاغه را که حاوی چنین تقابل‌هایی هستند، ارائه نموده و سپس به تبیین عملکرد ترجمه‌های فارسی آن در انتقال معنای صحیح این تقابلات پرداخته است. مقاله «نگاهی به تقابل معنی» نوشته صفوی: کورش. فصلنامه ادبیات و زبان‌ها نثر پژوهی ادب فارسی، شماره یک، ۱۳۶۹. آن‌گونه که از این مقالات برمی‌آید، هر یک از دریچه‌ای به موضوع این پژوهش پرداخته‌اند، به نظر می‌رسد موضوع این نوشتار مانند بسیاری از دیگر واژه‌های کلیدی نهج البلاغه، در حیطه مطالعات میان‌رشته‌ای نهج-البلاغه و زبان‌شناسی بدون پیشینه است و تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته است. اگرچه محققان از قرن‌ها پیش تاکنون درباره جامعیت نهج البلاغه و تنوع محتوای آن، مطالب فراوانی نوشته‌اند، اما واقعیت این است که هنوز این کتاب ارزشمند در غربت به سر می‌برد و جز اندک شماری از دانشوران و خواص، سایرین از آن بهره‌ای ندارند و پرداختن به انوار آن در حقیقت تلمذ در مکتب امیر مؤمنان (ع) محسوب می‌شود لذا ضروری است در عصر پیشرفت علوم و کثرت متقاضیان فراگیری علم و دانش بیش‌ازپیش به این کتاب شریف پرداخته و مراجعه شود.

۲-۱- علم معناشناسی: در این بخش ابتدا به تاریخچه و تعریف علم معناشناسی اشاره شده و سپس به بررسی معنایی واژه علم و توضیح واژگان هم‌معنا و واژگان مقابل این مفهوم در نهج-البلاغه خواهیم پرداخت.

۳-۱- تاریخچه معناشناسی: معناشناسی همچون پژوهش‌های زبان‌شناختی پیشینه‌ای کهن ندارد. تنها برخی مباحث و اندیشه‌های آن در مطالعات زبان‌شناسی مورد بحث واقع می‌شد و

از دیگر شاخه‌های زبان‌شناسی تفکیک نشده بود؛ بنابراین بررسی معنا به مفهوم علمی آن و استخراج شیوه‌های تخصصی آن توسط زبان‌شناسان متخصص، دستاورد پژوهش‌های زبان‌شناسی نوین و یکی از مهم‌ترین دست آورده‌ای آن است. از ظهور معناشناسی به‌عنوان یک علم کمتر از نیم‌قرن می‌گذرد (لاینز، ۱۳۸۳: ۳). دانشمندی چون «ماکس مولر» و «میشل بریل» و دیگران در وضع مبانی این علم تأثیر بسزایی داشته‌اند. میشل بریل نخستین کسی است که اصطلاح «معناشناسی» را برای بررسی معنا به کار برد. پژوهش این دانشمند نخستین پژوهش نوین در باب تحول معانی واژگان است (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۲۹). از دیرباز فلاسفه و منطقیون و زبان‌شناسان به مطالعه معنا توجه داشته‌اند. لذا در سنت مطالعه‌ی معنا می‌توان سه‌گانه معناشناسی را از یکدیگر متمایز ساخت:

الف معناشناسی منطقی: بخشی از منطق ریاضی «فرگه»، «تارسکی» و «گودل» است که زبان را ابزاری برای صحبت درباره جهان خارج از زبان در نظر می‌گیرد. در این نوع معناشناسی سعی بر آن است تا صحت و سقم جملات زبان را با توجه به موقعیت جهان خارج، تعیین نمایند و با استفاده از نظریه مطابقت و با آگاهی از شرایط و بافت موقعیتی، میزان مطابقت یک پاره‌گفتار را با جهان خارج دریابند (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۸).

ب معناشناسی فلسفی: بخشی از فلسفه زبان را تشکیل می‌دهد. این گونه از معناشناسی پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد و بر اساس منابع موجود به چهار قرن قبل از میلاد و آراء افلاطون در رساله‌های «کراتیلوس» و «لاخس» باز می‌گردد (پالمر، ۱۳۶۶: ۲۷).

ج معناشناسی زبانی بخشی از دانش زبان‌شناسی یا شاخه‌ای مستقل از آن است که معنای واژگان، جملات و متون را تحلیل می‌کند و از دیدگاه‌های مختلف، به شکلی نظام‌مند آن را مطرح می‌سازد. زمینه‌ی پیدایش معناشناسی زبانی را می‌توان در واژه‌شناسی، ریشه‌شناسی و فن سخنوری یافت. در این شاخه از مطالعات زبان‌شناسی، میان معناشناسی واژه، معناشناسی جمله، معناشناسی متن، یعنی نظریه‌های موضوعی، ارجاعی و محتوایی تمایز قائل می‌شوند (بورشه، ۲۱۲۱۳۷۷).

نظریه معنایی به دو قسمت تقسیم می‌شود: معنی‌شناسی ساختاری و معنی‌شناسی واژگانی. الف معنی‌شناسی ساختاری، شیوه‌ای را که به‌وسیله آن معانی، اظهارات پیچیده به معانی اجزایشان

وابسته می‌شوند و نیز شیوه‌ای را که از طریق آن، این اجزا در کنار هم قرار می‌گیرند، بررسی می‌کند.

ب معنی‌شناسی واژگانی، کلمات و شاید تکواژها را مطالعه می‌کند (رمضانی گل‌افشانی، ۱۳۸۹-۴۷: ۲۹۳۱۳۸۰). یکی از موضوعاتی که در معنی‌شناسی زبانی مورد بررسی قرار می‌گیرد بررسی معنی از دید روابط مفهومی و در سطح واژگان نظام زبان یا معنی درون زبانی است. روابطی همچون شمول معنایی، هم‌معنایی، هم‌آوا- هم‌نویسی (هم‌نامی)، چند-معنایی، تقابل معنایی و جزء‌واژگی، شناخته‌ترین این روابط است. همان‌طور که اشاره شد تقابل معنایی یکی از روابط مفهومی در معناشناسی زبانی است. اصطلاح تقابل معنایی به هنگام بحث درباره مفاهیم متقابل یا در اصطلاح سنتی، معنای متضاد واژه‌ها به کار می‌رود. در معناشناسی عمدتاً از اصطلاح تقابل به‌جای تضاد استفاده می‌شود؛ زیرا تضاد صرفاً گونه‌ای از تقابل است (صفوی، ۱۳۸۳: ۹۹-۱۱۷). اغلب چنین تصور می‌شود که تقابل معنایی نقطه مقابل هم‌معنایی است؛ اما هریک از این دو مقوله از بیکره کاملاً متفاوتی برخوردارند؛ چون زبان‌ها الزاماً محتاج واژه‌های هم‌معنی نیستند و مشکل بتوان قبول کرد که هم‌معنایی کامل وجود داشته باشد ولی تقابل معنایی یکی از ویژگی‌های نظام‌مند و بسیار طبیعی زبان است و می‌تواند دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد (پالمر، ۱۳۸۱: ۱۳۷) معناشناسان در مورد انواع تقابل معنایی در واژگان، به این شرح اتفاق نظر دارند: ۱- تقابل مدرج ۲- تقابل مکمل ۳- تقابل دوسویه ۴- تقابل جهتی ۵- تقابل واژگانی ۶- تباین معنایی (صفوی، ۱۳۹۱: دفتر اول).

۴-۱- **تعریف معناشناسی:** معناشناسی در یک تعریف ساده، اصطلاحی برای اشاره به مطالعه معنای عناصر زبان، به‌ویژه مطالعه شرایط حقیقی جملات و عبارات زبانی است. معناشناسی، همچون علم اصول که منطق و ضابطه استنباط‌های فقهی را ارائه می‌دهد، به مثابه منطق و ضابطه علم زبان‌شناسی است که با آن می‌توان از خطا در درک مدلول‌های کلام و فهم معانی کلمه‌ها و ترکیب‌های یک متن بر حذر بود (اختیار، ۱۳۴۸: ۱۲۷). معناشناسی را مطالعه علمی معنی نیز گفته‌اند که همان مطالعه مبنی بر عدم وجود پیش‌انگاشته‌های پژوهشگر و صراحت

در بیان نتیجه آن است (صفوی، ۱۳۸۶: ۱۴). برخی دیگر معناشناسی را شناخت توانایی سخن-گویان به یک زبان در فهمیدن صحبت‌ها و پی بردن به منظوره‌های یکدیگر دانسته‌اند- (باقری، ۱۹۷۱۳۸۸). جورج یول معناشناسی را توصیف معنای کلمه‌ها و جمله‌ها می‌داند (یول، ۱۳۷۴: ۱۳۶). البته برای معناشناسی تعاریف گوناگون دیگری نیز مطرح شده است که جمع میان آن‌ها بسیار دشوار است. «ما هنوز در زمینه‌ی معناشناسی، یک علم یکنواخت و سازمان‌یافته در اختیار نداریم؛ همه‌ی آنچه در اختیار ماست، تعدادی نظریه‌های مختلف درباره‌ی معناست» (ایزوتسو، ۳۱۳۸۸).

۱-۵- معنای علم در لغت و اصطلاح: علم در لغت کلمه‌ای است که بر وجود اثری بر چیزی دلالت دارد و با آن اثر و نشانه از دیگری متمایز می‌شود (ابن فارس، بی‌تا: ۱۰۹)، دو عنصر معنایی اصلی این واژه شناخت و دانستن هستند (طریحی، ۱۴۳۰: ۹۰۹؛ ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳۷۱/۹؛ جوهری، بی‌تا: ۲۴۷۷؛ ابن فارس، بی‌تا: ۶۲۴). دیگران آن را به معنی دانش، آگاهی، اطلاع، وقوف، تشخیص، ساخت، بصیرت، معرفت، درک و بینش و شعور و در حالت مصدری به معنی دانستن، شناختن، آگاهی یافتن، مطلع شدن، فهمیدن، دریافتن، تمیز دادن و فرق گذاشتن آورده‌اند (معلوف، ۱۹۷۳: ۵۲۶ و ۵۲۷؛ جُرّ، ۱۳۷۷: ۱۴۸۳/۲؛ آذرنوش، ۱۳۸۸: ۴۵۴). واژه علم را نقیض واژه جهل دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۲۷۴/۲۱۴۲۵؛ فیروزآبادی، ۱۱۷/ ۴؛ ابن منظور، ۱۲/ ۴۱۶؛ ابن فارس، بی‌تا: ۲۶۴؛ دهخدا، ۱۳۸۵: ۲۰۸/۲). واژه علم و واژگان مترادف آن در زبان فارسی، مانند معرفت، دانش، شناخت از مشترکات لفظی با معانی بسیار گوناگون به حساب می‌آیند وجه مشترک بین این معانی وجود مفهوم آگاهی است، در معنای اصطلاحی در تعریف علم باید به تفاوت ماهوی علم حصولی و علم حضوری توجه داشت، در مفردات راغب آمده است: علم یعنی درک حقیقت شیء و آن دو نوع است: ۱- درک ذات شیء. ۲- حکم بر شیء به واسطه وجود چیزی که برای آن وجود است و یا نفی چیزی که از آن دور است. وی همچون غزالی علم را به نظری و عملی تقسیم می‌کند: «نظری آن است که وقتی دانست، کامل گردد؛ مثل علم به موجودات عالم. عملی آن است که کامل نمی‌گردد، مگر این‌که عمل شود؛ مثل علم به عبادت‌ها». چنان‌که آن را به عقلی و سمعی هم تقسیم می‌کند- (اصفهانی، ۱۴۹۲: ۵۸۰)؛ اما علوم غیر اکتسابی و غیر حصولی یعنی همان علم حضوری خود

دارای اقسام و انواعی است که می‌توان به علم حضوری و علم لدنی و ... اشاره کرد. برخی علوم از راه مکاشفه و بدون واسطه و با اشراق الهی برای برخی نفوس حاصل می‌شود که از آن به علم لدنی تعبیر شده است (رازی، بی‌تا: ۱۸۷/۲-۱۹۱). به عقیده ایزوتسو نیز: «در اسلام علم شناختی است که از وحی الهی حاصل می‌شود و خدا به انسان می‌دهد» (ایزوتسو، ۳۱۳۸۸).

## ۲- بررسی معنایی علم در نهج البلاغه بر اساس روابط واژگانی

### از منظر (تقابل و هم‌معنایی)

در نظام تصویری نهج البلاغه، علم به عنوان یکی از واژه‌های کلیدی به‌کاررفته که متناسب با آن واژه‌های دیگری مطرح شده‌اند. با توجه به کاربرد علم در نهج البلاغه و کلمات متقابل و هم‌معنای آن، معناشناسی این واژه با استفاده از روش تقابل و هم‌معنایی، در بافت متن به نسبت کلمات متقابل و هم‌معنایی که در برابر علم به کار رفته است معناشناسی می‌شود. در نظام معنایی زبان‌ها با بررسی روابط معنایی موجود در سطح واژگان زبان به بحث تطور معنایی علم در نهج البلاغه پرداخته‌ایم. در اینجا از بین مباحث روابط معنایی، هم‌معنایی و تقابل معنایی مورد توجه بوده و با استفاده از آن دو، واژه علم در بافت متن نهج البلاغه بررسی شده است.

### ۲-۱- بررسی رابطه تقابل واژگانی علم در نهج البلاغه (Semantic opposition)

در بررسی معناشناسی علم در نهج البلاغه با روش تقابل، مشخص می‌شود علم در تقابل با واژه‌هایی از قبیل «ظن، غفله، عمه، هوی، ضلال، سفاهه، غباوه و...» به کار رفته است. معناشناسی هر یک از این واژه‌ها دایره معنایی وسیعی از علم را در نهج البلاغه نشان می‌دهد که در ارتباط با انسان مطرح شده است.

۱-۲-۱- ظن: به معنای احتمال و تصور قوی در مقابل علم به کار رفته است (قرشی- ۱: ۵۳۹/۱۳۶۱). در ظن ممکن است آنچه که گمان شده است محقق نشده و یا حتی خلاف آن واقع شود. درحالی‌که در علم آنچه بدان «علم» وجود دارد (معلوم) محقق می‌گردد (عسگری، ۱۸: ۸۴۱۴). علم به معنای دانستن در برابر ظن و گمان است که اولی حاصل تجربه و آموزش است و دومی تراویده از درون (ایزوتسو، ۱۳۸۳: ۹۰). ظن و گمان در صورتی که به یقین تبدیل شود، به علم منتهی خواهد شد و گاهی در جای یقین می‌آید. این معنا از ظن را می‌توان در (حکمت، ۲۴۸) دریافت: «من ظنّ بك خيرا فصدّق ظنّه»: و هر که به تو گمان خیر و نیکی

داشته باشد، در عمل به گمان او جامه عمل بپوشان. منظور این عبارت امام(ع) وادار ساختن و ترغیب بر کار نیک است. در (قصار، ۳۰۹): «اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى الْاِسْتِثْمِ»: از گمان‌های مؤمنان بترسید که خداوند بزرگ، حق را بر زبان‌های آنان قرار داده است. مؤمن ممکن نیست در مورد تصفیه نفس خود و کمال استعداد نفس برای اندیشه درست نزدیک به حدس و شکوفایی در پرتو حقیقت، خطا کند. واضح است که یقین نقطه مقابل ظنّ و تردید است (ابن منظور، ۱۳: ۱۴۰۸/۴۵۷). در ابعاد معرفت‌شناختی ظنّ در مرحله‌ای قبل از یقین و بالاتر از توهم قرار دارد و احتمال قوی در مورد چیزی است که در نتیجه‌ی معرفت و درایت می‌تواند به یقین و سپس به علم منتهی شود (اصفهانی، ۱: ۱۳۶۲/۸۹۲). در این صورت، معنایی که از علم در مقابل ظن و تردید به دست می‌آید، یقین از روی معرفت و شناخت است که در آن شک و تردیدی وجود ندارد. این معنا از علم بیشتر با ابعاد روحی و معنوی انسان ارتباط پیدا می‌کند و در سطحی عمیق‌تر از ابعاد ظاهری و سطحی که افراد بدون تأمل و غور در هستی به آن دست می‌یابند، قرار می‌گیرد. ظنّ درجه پایین‌تر علم است، حد و اندازه‌ای از علم است که این اندازه از علم می‌تواند «گمان خوب» باشد که موجب افزایش پاداش است همان‌طور که در (حکمت، ۲۴۸) آورده‌اند: «من ظنّ بك خيرا فصدق ظنه»: و هر که به تو گمان خیر و نیکی داشته باشد، در عمل به گمان او جامه عمل بپوشان. یا «گمان بد» همان‌طور که در (حکمت، ۷۸) آوردند: «ظنُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا»: یعنی گمان آن کسانی که کافر شدند که این گمان موجب تضعیف علم و پشیمانی است. از تفاوت‌های اصلی دایره معنایی علم بعد از نزول قرآن با دوره جاهلیت نیز به همین مسئله برمی‌گردد. علم در دوره بعد از اسلام حوزه معنایی وسیعی پیدا کرده که بیش از هر چیز در ارتباط با ابعاد روحی و معنوی انسان مطرح می‌شود، مانند علم به آخرت که با دانش بشری کسب نمی‌شود. پس معنای دیگری از علم در متون اسلامی به دست می‌آید و آن «هدایت و روشنگری» است علم در این معنا در تقابل با واژه «هوی» به کاررفته است.

۲-۱-۲- هوی: میل و خواهش نفس است که موارد زیادی از آن در نهج‌البلاغه آمده است، منظور خواهش‌های نفسانی و مذموم است که موجب گمراهی انسان می‌شوند. چنان‌که حضرت در (حکمت، ۱۱۹) درباره دنیا فرموده: «یهوی اليها العرّ الجاهل و يخذرها ذو اللب العاقل»: فریفته نادان به آن میل می‌کند و عاقل با درک از آن حذر می‌نماید؛ و در (حکمت، ۲۱۱) می-



فرماید: «و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر»: ای بسا عقل اسیری که تحت فرمان امیری چون هوای نفس است. در (خطبه، ۸۶) درباره راستگو و دروغگو فرموده: «و الصادق علی شرف منجاة و کرامة و الکاذب علی شفا مهواة و مهانة»: راستگو بر بالای نجات و کرامت است و دروغگو بر کنار هلاکت‌گاه و خواری است. در این عبارات حضرت با استفاده از کلمات هم‌نشین «هوی» بیان می‌دارد که هوای نفس و پیروی از آن موجب سقوط از مرتبه‌اعلی به اسفل است و این خود از نتایج فقدان دانش، بینش و بصیرت کافی در میان همه کسانی که گرفتار هوای نفس گشته‌اند، است (قرشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۶۶۴).

**۳-۱-۲- ضلال و ضلالت:** راغب در مفردات می‌نویسد: ضلالت یعنی دور شدن از راه راست (اصفهانی، ۱۳۶۲: ۱/ ۵۱۰)، به معنی انحراف از حق است، معنی آن در صورت مقابله با هدایت بهتر روشن می‌شود (قرشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۶۶۲). حضرت در (حکمت، ۱۸۵) درباره خود فرمود: «مَا كَذَّبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ وَ لَا ضَلَلْتُ وَ لَا ضَلَّ بِي»: نه دروغ گفته‌ام و نه به من نسبت دروغ داده‌اند، نه گمراه شده‌ام و نه کسی را گمراه کرده‌ام. از آن جهت که علم او از پیامبر معصوم به او رسیده است. در (حکمت، ۴۵۵) از حضرت سؤال شد: اشعرالشعراء کدام است؟ فرمود: «فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدُّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ»: پادشاه بسیار گمراه شاعرتر است. در (خطبه، ۲۹) در ذم یاران خویش فرمود: «ما عزت دعوة من دعاكم وَ لَا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ، أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلِ»: عزت نمی‌یابد دعوت کسی که شما را دعوت کند زیرا دعوتش را اجابت نمی‌نمایید و راحت نمی‌شود قلب کسی که از شما قهر کند، شما تعلل‌کنندگانید با اباطیل بی‌فایده؛ و در (خطبه، ۸۷) درباره جاهلان عالم‌نما فرمود: «... فافتبس جهائل من جهال و اضاليل من ضلال»: جهالت‌هایی از جاهلان و ضلالت‌هایی از گمراهان اخذ کرده است. فقدان علم عین ضلالت است و ضلالت منجر به هلاکت می‌شود و جاهلان عالم‌نما علمشان جهل است زیرا علمی که از جاهل اخذ شود، موجب ضلالت است نه هدایت.

**۴-۱-۲- غفلت:** از دیگر واژه‌هایی است که در مقابل علم به‌کاررفته است، این واژه دایره معنایی وسیعی دارد غفلت یعنی عدم توجه، اشتباه و به هرگونه بی‌خبری از شرایط زمانی و مکانی گفته می‌شود که انسان را نسبت به واقعیت‌های حال و آینده، وجود خود و آیات غافل کند. غفلت به این معنا در مورد چیزی به کار می‌رود که وجود دارد، اما انسان به آن بی‌توجه است و آن را فراموش می‌کند. انسان بدون آگاهی نمی‌تواند موضع صحیح اتخاذ کند و مسیر

درست را تشخیص دهد، لذا گرفتار گمراهی می‌شود. از سوی دیگر انسان غافل با رویکرد سطحی و ظاهربینانه نمی‌تواند دیدگاه عمیق و مدبرانه به هستی پیدا کند. با توجه به این معنا-شناسی از غفلت، می‌توان گفت «علم» در مقابل غفلت به معنای شناخت و معرفت و بیداری است. مواردی از آن در نهج‌البلاغه آمده است، از جمله در (حکمت، ۲۲۵) فرمود: «الْعَجَبُ لِعَقْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ»: عجب است از این‌که افراد حسود از تندرستی‌ها غافل‌اند.

۵-۱-۲- عمه: عمه یَعْمَهُ عَمَّاهَا و عُمُوها و عُمُوها و عَمَّاناً: روی‌گردانی از حق (ابن‌اثیر، ۱۳/۵۶۹؛ ابن‌منظور، ۲/۱۲۸۸) از دیگر واژه‌هایی است که در مقابل علم به کار رفته است. «التردد فی الضلال و التَّحیر»: سرگردانی ناشی از حیرت در اثر گمراهی گفته است (راغب، ذیل ماده عمو؛ جمهره-اللغه، ۲/۹۵۴؛ القاموس‌المحیط: ۴/۱۵۰). دودلی و تردید داشتن در کار از روی تحیر و سرگردانی، دو بار در نهج‌البلاغه به کار رفته است (قرشی، ۷۵۷/۲۱۳۷۷). حضرت در (خطبه، ۳۴) در مذمت یاران فرمود: «یرتج علیکم حواری فتعمهون و کانّ قلوبکم مألوسة و انتم لاتعقلون»: جواب سخن گفتنم بر شما بسته می‌شود و حیران می‌مانید، گویا دل‌های شما مخلوط به جنون است که تعقل نمی‌کنید. منظور از «علم» در اینجا توانایی درک حقیقت است و منظور از عمو سرگردانی به علت عاجزبودن از درک حقیقت.

۶-۱-۲- عمی: جمع آن عمون به معنی کوردل و نادان و کوری به فقدان بصیرت، جهل، ضلالت و اشتباه نیز گفته می‌شود (ابن‌منظور، ۱۵/۹۶؛ فیروزآبادی، ۱۹۹۷، ۴/۱۴). موارد زیادی از آن در نهج‌البلاغه آمده است: در (حکمت، ۱۹۳) فرمود: «فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ»: اگر دل را به زور وادار کنند، پذیرا نخواهد بود. نمی‌گذارد آنچه را که اندیشیده و باید درک کند، دریابد و گویی کوراست. در توصیف دنیا در (خطبه، ۸۲) فرمود: «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ»: هر که به دیده دنیاخواهی بدان نگاه کرد، کورش کرد. یعنی دنیا چشم بصیرت او را، از درک انوار الهی و چگونگی پیمودن راه هدایت کور می‌کند. در (خطبه، ۳) فرمود: «وَوَطِئْتُ أَرْضِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَحِيَّةٍ عَمِيَاءَ»: شروع به فکر کردم که آیا با دست‌خالی به ستیزم یا بر ظلمت کور (انحراف حاصل‌شده از غضب خلافت) صبر کنم. با توجه به کلام حضرت افراد فاقد

بصیرت و معرفت توانایی درک حقیقت را ندارند و از درک آن عاجزند و در زمره‌ی سفهاء قرار می‌گیرند، این‌چنین تقابل معنایی بین علم و سفه ایجاد می‌شود.

۷-۱-۲- سفه: بی‌خردی، نسبت نادانی، نفهمی دادن (ابن منظور/۱۳/۴۹۹). به معنی «جهالت» نیز آمده (طبرسی، ۱/۳۹۷؛ رازی، ۷:۱۳۴/۴۶۳) و به معنی «سبک‌سری و ناآرامی» نیز به کار رفته، راغب گوید: سبکی بدن است و در سبکی و نقصان عقل نیز به‌کاررفته است (دستی، ۱۳۷۶: ۱۴۳؛ قریشی، ۱۱۳۷۷/۵۳۸-۵۳۹) و حاصل نقصان عقل و خرد، سفیه یا همان احمق است با توجه به این معنا سفها کسانی‌اند که با ضعف رأی و خرد نسبت به مواضع، منافع و مضرات آگاهی ندارند (رازی، ۷:۱۱۴/۱۲۴-۱۲۵). در (حکمت، ۲۱۱) فرمود: «و الحلم فِدام السفیه»: بردباری دهان‌بند احمق است. در (حکمت، ۲۲۴) فرمود: «و بالحلم عن السفیه تكثر الانتصار علیه»: با بردباری در مقابل احمق یاران انسان بر علیه او زیاد می‌شود. در (نامه، ۳۹) فرمود: «فانك قد جعلت دينك تبعا لدينا امرء ظاهر غيّه... يشين الكرم بمجلسه و يسقه الحلم بخلطه»: تو دین خود را تابع کسی کرده‌ای که گمراهیش آشکار است، آدم بزرگوار را با همنشینی خود بدنام می‌کند و عاقل را با رفاقت خویش احمق می‌نماید.

در میان انواع تقابل معنایی، واژه علم در تقابل با واژگان بررسی‌شده در دسته تقابل مکمل قرار می‌گیرد. همان‌طور که «در تقابل مکمل، نفی یکی از دو واژه‌ی متقابل اثبات واژه دیگر- است» (صفوی، ۱۱۸۱۳۸۳؛ کریستال، ۳:۸۹۲۰۰۳). در این نوع تقابل، محمول‌ها به‌صورت جفت می‌آیند و همه احتمالات مربوطه در بین آن‌ها حذف است؛ یعنی زمانی یک محمول با محمول دیگر در تقابل مکمل است که مستلزم نفی محمول دیگر باشد؛ مثل درست، غلط. این نوع تقابل را «دوگانه» نیز می‌گویند (هرفورد و همکاران، ۷:۱۲۱۲۰۰۷) در تقابل مکمل مثل تقابل، صفات، درجه‌پذیر نیستند یعنی حالت تفضیلی، عالی و برابری ندارند و با قیودی مانند خیلی و... تعدیل نمی‌شوند. در تقابل یاد شده، معنی از تمام جهات به‌استثنای مشخصه اصلی که در آن با هم اختلاف دارند، یکسان است و هیچ نوع پیوستار درجه‌بندی بین دو واژه وجود ندارد (لابنر، ۲:۹۱۲۰۰۲؛ کریستال، ۸۹:۲۰۰۳). این بررسی مؤید این مطلب است که واژگان متقابل علم

هر یک به تنهایی می‌توانند به عنوان ابزاری در جهت معرفی سطحی از معنا در مقابل واژه علم ایفای نقش نمایند و با توجه به این واژه‌ها می‌توان گفت: «علم در نهج البلاغه دارای دایره معنایی گسترده‌ای است که در یک‌سوی آن صاحبان و دارندگان علم قرار دارند و با درک و شناخت درست به یقین و اطمینان قلبی می‌رسند و با هدایت و راهنمایی در مسیر حق و حقیقت قرار می‌گیرند. در سوی دیگر افرادی هستند که نسبت به حق و حقیقت شناختی ندارند و با ظن، تردید و جهالت گرفتار سرگردانی و گمراهی می‌شوند. نقطه تمایز و وجه افتراق این دو گروه از انسان‌ها به معنای معرفتی‌ای که از آن فهمیده می‌شود، بستگی دارد.»

## ۲-۲- بررسی رابطه هم‌معنایی واژگانی علم در نهج البلاغه (Lexical synonymy)

یکی از شناخته‌شده‌ترین روابط مفهومی در سطح واژه‌های زبان، «هم‌معنایی» یا «ترادف» است. معمولاً فرهنگ‌نویسان سعی می‌کنند برای نشان دادن معنی یک واژه، واژه‌های دیگری را ذکر کنند که به نظر هم‌معنی می‌نمایند. «ترادف» در لغت به معنی ردیف هم یا چیزی که در ردیف چیز دیگر واقع شود، آورده شده است. دو یا چند واژه را زمانی هم‌معنی یا مترادف می‌گوییم که بتوان یکی را جانشین دیگری کرد. به طوری که تغییری در معنی زنجیره‌ی گفتار پیش نیاید (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۰۷ و ۱۰۸). آنچه تا به اینجا درباره‌ی هم‌معنایی گفته شد، هم‌معنایی واژگانی نامیده می‌شود. سه گونه‌ی دیگر از هم‌معنایی عبارت‌اند از: هم‌معنایی بافتی، هم‌معنایی تحلیلی، هم‌معنایی ضمنی (صفوی، ۱۳۹۱: ۴۸۳-۵۲۴؛ صفوی، ۱۳۸۳: ۱۰۶). بخش دیگری از معناشناسی علم در نهج البلاغه را می‌توان با روش هم‌معنایی دریافت. در این روش کلمات هم‌معنی علم به طور کامل با علم هم‌معنی نیستند، اما در موارد متعددی وسیله دست‌یابی به علم هستند. در بخش‌های مختلف نهج البلاغه از کلماتی استفاده شده است که نشان‌دهنده‌ی جنبه‌ی معرفتی و شناخت انسان نسبت به جهان هستی است. برخی از این کلمات به عنوان جایگزین علم به کار رفته‌اند و در برخی موارد نهج البلاغه با سوق دادن انسان به آن‌ها، راه رسیدن به علم و معرفت را در نظر داشته است و این خود از جمله معانی علم در نهج البلاغه است. لذا برخی واژه‌ها، واژگانی هستند که ابزار رسیدن انسان به علم و معرفت به حساب می‌آیند مانند: «تدبر، تفکر، تعقل و...» این واژه‌ها قبل از آن‌که معنای معرفت و شناخت را برسانند، انسان را در مسیر آن قرار می‌دهند، معرفت و شناختی که در نتیجه‌ی علم برای انسان حاصل می‌شود و موجب

دستیابی و رسیدن او به حقیقت می‌گردد (بختیاری، شهلا؛ تقوی، هدیه: ۷۱۳۹۳) در واقع اگر در یک دایره حقیقت را در نقطه بالا و انسان را در نقطه پایین قرار دهیم تفکر، تعقل و تدبیر ابزارهایی هستند که به انسان کمک می‌کنند به سمت حقیقت حرکت کند و با کمک آن‌ها به معرفت و علم دستیابد و بتواند حقیقت را درک کند در این صورت، حقیقت نقطه‌اعلی است و معرفت و شناخت حاصل از تفکر، تعقل و تدبیر وصل‌کننده انسان به حقیقت است. بررسی این واژه‌ها معناشناسی علم در نهج‌البلاغه را روشن‌تر می‌کند.

۱-۲-۲-تدبیر: توجه دادن قلب به وسیله ژرف‌نگری بر پایان امور است. تدبیر از دُبر، یعنی پشت سر چیزی راه افتادن است (عسگری، ۱۴۱۸: ۵۸)؛ درباره امری اندیشیدن و عواقب آن را در نظر گرفتن و یا اندیشیدن در ماوراء امور است که ژرف‌اندیشی و عاقبت‌اندیشی معنا می‌دهد، تدبیر بیشتر اندیشه در عواقب امور است، درحالی‌که تفکر اندیشه در دلایل امور است اما هر دو به معرفت و شناخت منتهی می‌شوند (اصفهانی، ۱۳۶۲/۶۵۶). حضرت در (حکمت، ۱۵۲) فرمود: «لکلّ مقبل اذار و ما ادبر کأن لم یکن»: برای هر روکننده پشت کردنی است و آنچه پشت کرده و رفته باشد گویا که از اول نبوده است. تدبیر: تعقیب و دنبال کردن امری است چنان‌که در (حکمت، ۴۵۹) فرمود: «یغلب المقدار علی التقدير حتی یكون الآفة فی التدبیر»: قضا و قدر الهی چنان بر قیاس انسان غلبه می‌کند تا جایی که بلا در تدبیر می‌شود. «تدبیر» به معنای تفکر و تأمل برای دستیابی به معرفت و تأویل و دریافتن معنای نیکوست (زمخشری، ۱۴۰۷: ۸۷/۴). در این معنا، صاحبان خرد با توقف در مسئله می‌توانند به شناخت برسند و این همان خردورزی است که ابزار کسب علم است. در مواردی تدبیر را مختص کسانی دانسته‌اند که اهل علم‌اند - (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۰۸/۵).

۲-۲-۲-تفکر: از ریشه «فکر» را در لغت به معنی اندیشه و تأمل برای به دست آوردن واقعیات و عبرت‌ها و... آمده است (قرشی، ۱۳۶۱: ۱۹۹/۵). فکر، اعمال نظر و تدبیر است برای به دست آوردن حقائق و عبرت‌ها و به قوه ادراک انسان مربوط می‌شود، در اصطلاح نیز فکر را اندیشه و عمل عقل در معلومات موجود برای دستیابی به مطلوب دانسته‌اند (مظفر، ۱۳۸۲: ۳۹). تفکر تأکید بر اندیشیدن است تا با تأمل در آنچه حواس ظاهر و باطن برای آگاهی به اسرار آفرینش و درک نظام هستی نیاز دارند، بنگرند. در این صورت، تفکر تصویری روشن از شیء محسوس و غیرمحسوس به انسان می‌دهد تا حقیقت آن را بفهمد و هدف از وجود آن را در-

یابد (عضمیه، ۱۳۸۶: ۱۴۹). تفکر به معنی اندیشیدن در دلایل و نشانه‌هاست و نتیجه آن شناخت و علم بیشتر انسان به امور است (رازی، ۲۲۷/۱۷۱۴۰۷). چنان‌که در (حکمت، ۱۱۳) فرمود: «و لا زهد کالزهد فی الحرام و لا علم کالتفکر و لا عبادة کاداء الفرائض»: و زهدی چون بی‌اعتنایی به دنیا و دانشی چون اندیشیدن و عبادتی چون انجام واجبات نیست؛ و در (حکمت، ۵ و ۳۶۵) فرمود: «و الفکر مرآة صافية»: اندیشه، آینه‌ای شفاف است.

۳-۲-۲-تعقل: از ریشه عقل در لغت به معنی خرد، فهم، معرفت، درک امور و دانستن آمده است. به نیرویی که آماده قبول علم است و به علمی که به وسیله آن نیرو به دست می‌آید عقل گویند. عقل به معنای استدلال کردن و تشخیص خیر و شر و خوبی و بدی است. در قاموس-ها، واژه عقل را به معنای منع و امساک دانسته‌اند (زیبیدی، ۵۰۴/۱۵۱۹۶۵؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۴۵۸/۱۱-۴۵۹). عقل را به این دلیل عقل نامیده‌اند که صاحبش را از انحراف باز می‌دارد (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۴۵۸/۱۱). عقل، اول علمی را گویند که انسان را از زشتی‌ها منع می‌نماید و هرکس که این قوه بازدارنده‌اش قوی‌تر باشد، عاقل‌تر است. عقل، علم به زشتی‌ها و منع از ارتکاب به آن‌ها معرفی شده است (عسگری، ۱۴۱۸: ۶۲). از جمله معانی دیگری که برای عقل ذکر کرده‌اند علم و فهم است (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۴۵۸/۱۱). «در نگاه قرآنی نیز کسانی می‌توانند از ماهیت و حقیقت آیات به شناخت و آگاهی برسند که در آن‌ها به تعقل و تفکر بپردازند» (ایزوتسو، ۱۳۷۳: ۱۷۰). تعقل نیز مانند تفکر و تدبیر در زمره‌ی کوشش‌های درونی انسان برای رسیدن به معرفت است. اساساً دعوت به تدبیر، تفکر و تعقل در نهج‌البلاغه به منظور رسیدن به شناخت است. حضرت در (حکمت، ۹۸) فرمود: «اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية فانّ رواة العلم کثیر و رعاية قليل»: چون خبر را شنیدید، بفهمید، فهمیدن نگاهداری و مراعات آن نه فقط فهم شنیدن که راویان علم زیادند ولی درک کنندگان کم؛ و در (حکمت، ۲۱۹) فرمود: «اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع»: بیشترین قتل‌گاه عقل‌ها در زیر برق‌های طمع است.

۴-۲-۲-حکمت: سطح دیگری از علم در نهج‌البلاغه را می‌توان در واژه حکمت یافت. حکمت از ریشه حکم به معنی محکم و استوار کردن، به معنای چیزی است که از جهل

جلوگیری می‌کند (احمدبن فارس، ۲: ۱۴۰۴/۹۱؛ جوهری، ۱۹۰۲/۵۱۴۰۷). فیومی ضمن تأیید مطالب فوق، بر آن است که وجه تسمیه حکمت آن است که حکمت، حکیم را از اخلاق ناپسند منع می‌کند (فیومی، ۱۴۰۵: ۱۴۵؛ طبرسی، ۱۴۰۸: ۲/۶۵۹ و ۶/۶۰۵) راغب حکمت را دلالت بر منع در جهت اصلاح دانسته و بدین معنا حکمت هرگونه گفتار، رفتار یا دانشی است که انسان را به سوی سعادت رهنمون سازد، حکمت رسیدن به حق به واسطه علم و عقل است (اصفهانی، ۲۴۸/۱۱۳۶۲-۲۴۹). عقل به‌تنهایی و بدون استفاده از دانش قادر به درک حقیقت نیست و حکمت هم علم نیست، اما یکی از واژه‌هایی است که انسان را به علم رهنمون می‌سازد (مراغی، ۱۳۶۹: ۲۲/۲۶). حکمت یک‌حالتی و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به‌وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را متقن و محکم انجام دهد، حکمت حالت نفسانی و صفت روحی است نه شیء خارجی بلکه شیء محکم خارجی از نتایج حکمت است راغب گوید: حکمت رسیدن به حق به واسطه علم و عقل است. طبرسی ذیل آیه ۳۲/سوره بقره گوید: حکمت آن است که تو را بر امر حق که باطلی در آن نیست واقف کند (طبرسی، ذیل آیه ۳۲؛ مراغی، ۱۳۶۹: ۲۶/۲۲) حالت و خصیصه‌ی درک و تشخیص که شخص به‌وسیله آن کار را متقن انجام دهد، در مواردی آن را به معنای دانش گرفته‌اند که خداوند به هر که بخواهد می‌دهد (میبدی، ۱۱۳۷۱/۷۲۲؛ قرشی، ۲۹۳۱۳۷۷). در تفسیر آیه ۱۲/سوره لقمان، امام کاظم (ع) می‌فرماید: مراد از حکمت در این آیه فهم و عقل است. از امام صادق (ع) در ذیل آیه شریفه نقل شده، حکمت به فهم و قضا تفسیر شده است (کلینی، ۱۶/۱۱۳۸۸، ج ۱۲ - ۹؛ همان مأخذ، ۳/۲۰۶). مجلسی احتمال می‌دهد مراد از فهم، الهام باشد و مراد از قضا، دانش قضاوت بین انسان‌ها، یا مراد از فهم، مطلق علوم بوده و اشاره به حکمت نظری دارد و مراد از قضا حکمت عملی است (مجلسی، ۴۱۱/۲۱۳۷۰). حضرت در (حکمت/۸۰) فرمود: «الْحِكْمَةُ ضَالَةٌ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ»: حکمت گم‌شده مؤمن است، پس حکمت را فراگیر هرچند که از شخص منافق باشد. علمی که سودش جلیل و بسیار باشد (طبرسی، ۱۴۰۸)، حکمت مجموعه‌ای از معرفت، علم، اخلاق پاک، تقوا و نور هدایت است (تفسیر نمونه، ۳۶/۱۷۱۳۷۲). حکمت از جنود عقل، در مقابل هوی از جنود جهل قرار گرفته است (کلینی، ۱۱۳۸۸/۴۰۲۲۲، صدوق، ۵۹۱۱۳۷۷). در احادیث زیادی حکمت از آثار عقل شمرده شده و هوی، هوس و شهوت ضد عقل بیان گردیده است (کلینی، ۲۰/۱ و

۲۸، صدوق،: ۱۲۱۳۷۷/ح ۲۴۴) ریشه حکمت به معنای منع و جلوگیری بوده و این معنا در دو جنبه نظری و عملی لحاظ شده است؛ در جنبه نظری، حکمت چیزی است که از جهل جلوگیری می‌کند و در جنبه عملی، حکمت آن است که انسان را از اخلاق ناپسند منع می‌کند. همچنین معنای محکم و مستحکم بودن نیز در حکمت و حکیم دیده می‌شود که اشاره به خطاناپذیری آن است. نکته قابل توجه این است که معنای لغوی مذکور در واژه عقل نیز دیده می‌شود؛ بدین صورت که معنای لغوی عقل نیز منع است و عقل انسان را از جهل و اعمال ناروا باز می‌دارد. می‌توان گفت عقل یکی از منابع حکمت یا از شرایط دریافت حکمت است.

۵-۲-۲- معرفت: معرفت اخص از علم است زیرا منظور از معرفت، علم به ذات هر چیزی به‌طور مفصل و مجزا را گویند. درحالی که علم به‌صورت مجمل و مفصل است. همچنین معرفت، علم به امور از جهت اثر و دلیل است. معرفت تمییز دادن معلومات شناخته شده است؛ بنابراین هر معرفتی علم است ولی هر علمی معرفت نیست؛ زیرا لفظ معرفت، معنای تمییز دادن معلوم از غیر آن را می‌رساند. درحالی که علم چنین معنایی را دربر نمی‌گیرد. نظر اهل لغت آن است که فعل علم در حالت متعدی نیازمند دو مفعول است و در حالتی که یک مفعول در جمله وجود داشت، مراد از علم در آن موقعیت، معرفت است؛ مانند آیه: لا تعلمونه ما الله يعلمهم (انفال/۶۰) که مقصود از علم در این آیه، معرفت است (عسگری،: ۶۲۱۴۱۸). سطح دیگری از علم در نهج البلاغه را می‌توان در واژه‌ی «معرفت و عرفان» به معنی درک و شناختن یافت. «عُرف» به معنی معروف و شناخته‌شده و نیز به معنی یال اسب و پی‌درپی بودن است و «معروف» شناخته و خوب در مقابل منکر. راغب آن را شناختن از روی تفکر گفته و اخص از علم است. در (حکمت، ۱۴۷) فرمود: «بَا كُفَيْلَ بْنِ زِيَادٍ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يَدَانُ بِهِ»: ای کمیل: آشنایی با دانش، خود، دیانت است، بدان وسیله پاداش داده می‌شود؛ و در (حکمت، ۲۲۷) فرمود: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»: ایمان عبارت از شناخت به دل و اقرار به زبان و عمل به اعضای بدن است. آری معرفت نیز از واژه‌هایی است که انسان را به علم رهنمون می‌سازد و ابزاری لازم و ضروری برای کسب علم است، هرچند خاص‌تر از علم است؛ شکی نیست شناختی که از روی تفکر به دست آید شناختی قابل اعتماد است.



۶-۲-۲- بصیرت: دانائی، بینائی، زیرکی، شاهد و حجت را گویند. «بَصْر» هم به چشم گفته می‌شود (فراهدی، ۱۴۱۰، ذیل بَصْر) و هم به حس بینائی. به علم و آگاهی نیز اطلاق می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ذیل بَصْر). به درک قلب «بصیرت و بصر» گویند (اصفهانی، ۱۲۷۱:۴۱۲) که فراتر از چشم ظاهری بوده و آگاهی به‌غیراز حواس ظاهری است. علم به چیزی هنگامی که آن آگاهی بسیار آشکار باشد را بصر گویند. به عبارتی دیگر، اگر به کسی گفته شود در امری دارای بصیرت بدین معناست که آگاهی‌اش به موضوع چنان است که گویی آن را می‌بیند. بصیر به معنای عالم و بصیرت به معنای علم است (عسگری، ۱۳۸۱:۶۱۸). حضرت در (نامه، ۶۲) فرمود: «... و الهدی الذی انا علیه لعلی بصیرة من نفسی»: من بر هدایت خود که بر آن استوارم، آگاهم.

۷-۲-۲- حِلْم: حلم، اقتضایش حکمت است. از این رو متضاد حلم، سفاهت (بی‌حکمتی) است (عسگری، ۱۳۸۲:۱۴۱۸). بردباری و ضبط نفس در وقت غضب. قاموس آن را بردباری و عقل گفته است (قرشی، ۱۳۶۱/۲۹۹). ظاهراً حلم از آثار عقل است نه خود عقل. چنان‌که راغب گفته است. در (حکمت، ۶۰) فرمود: «الحلم و الاناة توأمان ینتجهما علو الهمة»: بردباری و تأنی دو همراه هستند و نتیجه همت عالی می‌باشند.

۸-۲-۲- درایت: سطح دیگری از علم، درایت از ریشه «دری» به معنی معرفت و دانستن است. درایت معرفتی است که با نوعی از تدبیر به دست آید (قرشی، بی‌تا: ۳۴۳/۲). حضرت در (حکمت، ۱۷) به آن کس که گفت: «استغفرالله» فرمود: «أ تدری ما الاستغفار؟»: آیا می‌دانی استغفار چیست؟

۹-۲-۲- وعی: مانند «درایت» و «معرفت» و واژگان پیشین از سطوح علم است. این واژه به معنی «حفظ و نگهداری» است، چنان‌که حضرت در (خطبه، ۷۶) فرمود: «رحم الله امرء سمع حکما فوعی و دعی الی رشاد فدنأ»: خدا رحمت کند کسی را که حکمی را بشنود و در گوش و ضمیر خود نگه دارد؛ و درباره علم خویش در (خطبه، ۱۲۸) فرمود: «و ما سوی ذلك فعلمه الله نبیه فعلمنیه و دعا لی بان یعیه صدری»: علمی است که خدا به پیامبرش یاد داده، او هم به من تعلیم کرد و دعا کرد که سینه من آن را حفظ کند و در خود نگه دارد.

### ۳- نتیجه‌گیری

مسیر هدایت و دست‌یابی انسان به کمالات والا با کسب معرفت و شناخت یا همان علم هموار می‌شود. علم در راه رسیدن به درک حقیقت دو مسیر پیدا می‌کند. یک مسیر استفاده از

ابزارهای آگاهی و شناخت است که انسان را در درک حقیقت یاری می‌دهد، مسیر بعدی ابزارهایی که در مسیر شناخت و آگاهی انسان خلل وارد می‌کنند و مانع سیر تکاملی انسان می‌شوند در مسیر اول واژه‌های مهمی که در نهج‌البلاغه آمده در محور قوه اندیشه و ادراک آدمی قرار دارد که شرایط لازم را برای تعمق و رسیدن انسان به سطح آگاهی و شناخت فراهم می‌آورد، این واژه‌ها عبارت‌اند از: تدبر، تعقل، تفکر و ... در دایره‌ی واژگانی نهج‌البلاغه واژگانی قرار دارند که انسان را در مسیر شناخت و تکامل یاری نمی‌کنند و مانع آگاهی و شناخت انسان می‌شوند که عبارت‌اند از: ظن، غفلت، سفاهت و ... که انسان را در دنیا، جهان مادی و وجود جسمانی محصور می‌کنند و امکان اندیشه در ابعاد معرفتی را از او سلب می‌کنند. هر انسانی می‌تواند در یکی از این دو مسیر گام بردارد. یا با کوشش و استفاده‌ی صحیح از ادراک خود به سوی نور و آگاهی حرکت کند، یا با سطحی‌نگری و توقف در جاذبه‌های دنیا از دست‌یابی به کمال حقیقی بازماند.



## منابع:

- ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ابن منظور، لسان العرب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، مکتبه الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- اختیار، منصور، معنانشناسی، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- اصفهان‌ی، راغب، مفردات فی غریب القرآن، مرتضوی، تهران، بی‌تا.
- ایزوتسو، توشیهیکو، ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی و دینی در قرآن، مترجم فریدون بدرای. قلم، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- باقری، مهری، مقدمات زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۰ ش.
- التهانوی، محمدعلی، کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، مکتبه لبنان ناشرون، بیروت، ۱۹۹۶ م. جوهری، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
- دشتی، محمد، فرهنگ واژه‌های معادل نهج البلاغه، چاپ ۲، موسسه تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، قم، ۱۳۷۶ ش.
- رازی، ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، بنیاد پژوهشهای آستان قدس، مشهد، ۱۴۰۷ ق.
- زبیدی، محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الهدایه، بی‌جا، ۱۹۶۵ م.
- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق التنزیل، دار الکتب العربی، بیروت، بی‌تا.
- سیدرضی، نهج البلاغه، مصحح صبحی صالح، بیروت، مؤسسه الدار الهجرة بیروت، ۱۳۸۷ ش.
- سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- صفوی، کوروش، درآمدی بر معنانشناسی، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- صفوی، کوروش، نوشته‌های پراکنده دفتر اول معنی‌شناسی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۹۱ ش.
- صدوق، ابن بابویه، خصال، تصحیح سید احمد فهری، علمیه اسلامیة، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- طریحی، فخرالدین، معجم مجمع البحرین، تصحیح نضال علی، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۲۰۰۹ م.
- عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس، چاپ هشتم، نوید اسلام، قم، ۱۳۸۷ ش.
- فراهیدی، خلیل، کتاب العین، چاپ دوم، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، اسوه، تهران، ۱۴۲۵ ق.
- فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب تفسیر الکبیر، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۹۷ م.

- قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، چاپ هشتم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- فیومی، احمدین محمد، مصباح المنیر، دارالهجره، قم، ۱۴۰۵ ق.
- قرشی، سیدعلی اکبر، مفردات نهج البلاغه، تصحیح محمدحسن بکائی، نشر قبله، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- القرشی، ابوزید محمد، جمهره اشعار العرب، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق.
- کلینی، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ ش.
- مجلسی، محمدتقی، مرآة العقول، الطبعة الخامسة، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- مختار عمر، احمد، معناشناسی، ترجمه سیدحسین سیدی، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۸۵ ش.
- مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۵ م.
- معلقات سبع، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، سازمان انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- مصطفوی، سیدجواد، الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۴ ش.
- یول، جرج، نگاهی به زبان، بررسی معنی شناختی، ترجمه نسرتین حیدری، سمت، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- صفوی: کوروش، نوشته‌های پراکنده دفتر اول معنی شناسی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۹۱ ش.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، التبیان، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
- رمضانی گلافشانی، نیلوفر، بررسی درک و بیان روابط معنایی کودکان باسن تقویمی ۱ تا ۱۱ سال، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان شناسی همگانی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۹ ش.
- پالمر، فرانک، نگاهی تازه به معنی شناسی، ترجمه کورش صفوی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱ ش.

- Crystal, David, A Dictionary of Linguistics & Phonetics, Oxford, Blackwell Publishing, (۲۰۰۳).

- Hurford, James R, Brendan Heasley & Michael B. Smith. Semantics, A Coursebook, Cambridge: Cambridge University Press, (۲۰۰۷).

- Löbner, Sebastian, Understanding Semantics, London: Hodder Education, (۲۰۰۲).